

رجایی در خبرگزاری فارس: بیایید با تفکر جانبی بیندیشیم

مقدمه:

علّت اینکه ما در تولید علوم انسانی اسلامی و نیز سازه های سخت، کُنَدیم، شاید این است که گاه -اساساً (1) به لحاظ نگرشی معتقد به ضرورت نوآوری نیستیم و آن را یک کالای لوکس تلقی می کنیم!! (و اتفاقاً نیاز خود را به تولیدات نو، با تقلید و واردات حل می کنیم!) علّت دیگر شاید این است که (2) به روش های خلاقانه فکر کردن، باور نداریم. و یا (3) نسبت و نوع تعامل ثوابت و باورهای دینی و نوفهمی و نوآوری را بطور شفاف نمی دانیم و میان ثابت و متحول، خط کشی های ذهنی و تجارب عینی الهام بخش نداریم.

در این اثر مقاله کوشیده ایم تا به روشی بپردازیم که ما را به تفکر و نگرش خلاقانه نزدیک کند. همچنین درباره مخاطرات ذهن ساخته ی آفرینندگی و معرفت دینی پژوهش کنیم. خواندن این نگاشته هم آموزنده است و هم لذت بخش. زیرا ذهن ما را با جهانی نو آشنا می کند و نمایشی را در دید ما می گذارد که جور چین های ذهن مان را به ترتیبی نو به بازی خلاقانه وامی دارد. همچنین ابهامات و سردرگمی های یاد شده را به حداقل می کاهد.

امت اسلامی ایران نیازمند تولید تمدن اسلامی است. [4] این تمدن حاوی نرم افزارها و سخت افزارهاست که باید از منابع اسلامی و علوم بومی استحصال شوند. بیرون مرزهای این سرزمین انبوهی فرهنگ، علم، هنر و سازه های فن آورانه وجود دارد که با اسلامیت و آرمان های الهی ما ضرورتاً همسو و سازگار نیست. چرا که هر سازه معنایی یا ذاتی در منبت خود می روید و مسانخ ارزش های بنیادین همان منبت بار و بر می دهد.

آفرینندگی حتما سازه ها، روش ها و سازه هایی سخت و نرم می طلبد؛ چه آنها که در خرد و انمیسم آفرینندگی در عالم انفس هستند و چه آنها که بستر بروز آن را در، آفاق فراهم می کنند. در هر حال انگیزه و روش آفرینندگی شه بیت آفرینندگی ورزی یک تمدن است.

-تفکر ممکن است حد اقل به دو روش کلی صورت پذیرد: تفکر خطی و تفکر جانبی (توضیح می آید) ما فراگرفته ایم که بیشتر به روش خطی و غیر خلاق بیندیشیم. اما تفکر جانبی راهی به سوی تفکر خلاق است که در همسایگی آن زاد و توش بیشتری به توانش و قدرت آفرینندگی فکری ما میدهد. این همان چیزی است که در صدد بررسی آن هستیم. البته پس از معرفی این روش، راهکارهایی هم برای دستیابی به آن ارائه کرده ایم.

نمونه ی جالب دیگری که در مورد تفکر جانبی می توان سراغ گرفت، روشی است که فقهای شیعه در طول تاریخ برای استنباط احکام الهی بکار بسته اند.

چیستی تفکر جانبی

گاه مطلبی را می‌آموزیم و گاهی مطالب را در ذهن‌مان، انباشته می‌کنیم، حفظ می‌کنیم، یادداشت برمی‌داریم، حتی گاه، روش درست اندیشیدن (علم منطق) را می‌آموزیم و بر اساس آن از مغالطه می‌پرهیزیم. این‌ها اموری هستند که با آن آشناییم و مرور آن، مطلب تازه‌ای را در بر ندارد.

اما گاه، دریچه‌ی تازه‌ای به روی ما گشوده می‌شود که درک تازه‌ای را به ما می‌بخشد و ما فهم را درباره‌ی یک موضوع، پویاتر و شکوفاتر می‌کند. فرض کنید سال‌های سال سنگ خوش تراشی را دیده‌ایم. سنگی که بخش بزرگی از آن درون زمین چال شده است و ما همواره گمان داشته‌ایم که -این سنگ همین است که به نظر می‌آید. اما روزی از سر اتفاق اطراف آن را حفاری می‌کنیم و می‌بینیم آن سنگ ناصاف، مجسمه‌ای عظیم بوده که ما فقط توانسته بودیم کاریی از آن را ببینیم (که مثلاً بخش سر و موی مجسمه بوده است) و گمان می‌داشتیم آن مجسمه، ناهمواری نسبتاً زیبایی بیش نبوده است. اینجا درک ما از آن سنگ خوش‌تراش عوض می‌شود. اما این مطلب نیز چندان تازه نیست! (وقتی داستان فیل را در اشعار مثنوی مولوی را بیاد آوریم... هر چند با کمی تفاوت...)

-اینک فرض کنید اتفاقی بیافتد که ما بتوانیم معانی و مفاهیم را به گونه‌ای بهتر فهم کنیم. راه حل های تازه و بکری برای حل مسایل پیدا کنیم و با کوشش فکری، اما با روشی تازه، بتوانیم با حقایق اطراف بیشتر آشنا شویم. به عبارت دیگر اطراف روش اندیشیدن خود را حفاری کنیم، به گونه‌ای که روش‌های تازه‌ای برایمان کشف شود. روش‌هایی که جهان ذهن ما را گسترش می‌دهد و طراوت می‌بخشند. ما می‌توانیم با این کلید و با گشت و گذارهای ادراکی و فکری، اندیشه‌ها، راه حل‌ها و پاسخ‌های تازه‌ای را در برابر ذهن خود بنهیم! در اینجا فقط به درکی تازه دست نیافته‌ایم، بلکه به روشی تازه برای تازه فهمیدن‌های پیاپی دست یافته‌ایم. اینک این اتفاق بسیار مهمی است.

«تفکر جانبی» [5] چنین کلیدی است! پس می‌ارزد برای دانستن و فهم آن وقت بگذاریم و آنرا یاد بگیریم. «تفکر جانبی» در اصل، خود را در مقابل یا در عرض «تفکر خطی» [iii] یا به اصطلاح عمودی می‌داند و بیشتر حاصل روش دیگری برای برخورد با جهان ذهن و پیرامون است.

ویژگی تفکر خطی این است که بیشتر پاسخ‌هایی کلیشه‌ای در برابر ما می‌نهد. به پرسش‌های کهنه و نو پاسخ‌های نسبتاً ثابت، مقلدانه و غیر خلاقانه می‌دهد و برای حرکت ذهن (تفکر) غالباً، مسیر مشخص و از پیش تعریف شده‌ای را پیشنهاد می‌کند. این نوع تفکر را «تفکر عمودی» نیز نام نهاده‌اند. شاید با تأمل بیشتر و نیز با روش تفکر جانبی بتوان ویژگی‌های دیگری برای تفکر خطی برشمرد؛ اما هدف ما در این مجال پرداختن به تفکر جانبی است. گو اینکه با روشن شدن مفهوم تفکر جانبی، شیوه‌ی تفکر خطی نیز آشکار می‌شود.

اما تفکر جانبی چیست؟ اجازه دهید ابتدا تعاریفی را که برای این نوع تفکر وجود دارد، متذکر شویم. احتمالاً اولین بار تفکر جانبی را ادوارد دوبونو مطرح کرده است. جان کلام او این است: ما بواسطه تمایل و ساز و کار مغزمان و نیز بواسطه عادت به روش تفکر خطی، دستگاه ادراکی خود را به گونه‌ای سازماندهی و تربیت می‌کنیم که همواره ذهنمان از یک مسیر و یک طریق با مسایل مواجه شود و روش‌های قالبی و غالبی را بکار بندد. این مسأله، آفرینندگی و توان ما را در

برابر روش بهتر اندیشیدن می‌کاهد و ما را برای خلق ایده‌های نو، ناتوان می‌کند. در واقع مدارهای مغز ما در فرآیند نگاه خطی که مبتنی بر پیروی از سازه‌های معرفتی و الگوهای از پیش ساخته است، به گونه‌ای سازمان می‌یابد که بیشتر به مسایل، یک نوع نگاه کند، خلاق نباشد و کمتر به کشف و نوفهمی دست بزند. خلاق نبودن و استفاده از محصول آماده از قبل، همواره آسان و کم هزینه است و مغز هم مانند سایر اندام‌ها، به تنبلی و پیروی از راهکارهای کم هزینه تمایل دارد.

دوبونو در کتابش (مکانیزم ذهن) برای نشان دادن نحوه‌ی عملکرد مغز، از مثال‌ها و استعاره‌های فراوانی استفاده می‌کند. وی مغز انسان را نوعی سامانه اطلاعاتی می‌داند که خود را به طرزی کم هزینه سازماندهی می‌کند. وی می‌گوید:

«همان‌طور که قطرات باران پس از فرو افتادن، راه خود را به سمت جوی‌ها و گودال‌ها پیدا می‌کند، اطلاعاتی که وارد مغز می‌شود نیز با سازماندهی مغز به مسیرهای آشنا هدایت می‌شود. در نتیجه با روش تفکر خطی، تنها قادریم به نتایجی برسیم که از پیش، با گمانه‌ها و پیش‌فرض‌های ذهنی‌مان هماهنگ باشد» [6]

در تفکر جانبی، ما فروضی را در نظر می‌آوریم که ظرفیت‌های موجود در خود مسأله در اختیار ما می‌گذارد. ما سعی می‌کنیم تا می‌توانیم آنها را در نظر آوریم، اما در نهایت، فروض معقول و درست را پیشنهاد کنیم. در تفکر عمودی ما این کار را نمی‌کنیم.

او این روش فکر کردن را مانعی بر سر راه کشف ایده‌های نو می‌داند و معتقد است که مغز انسان توانایی بیشتری برای تعریف و درک تجربیات خود دارد. روشی که دوبونو پیشنهاد می‌کند، روش تفکر جانبی است.

حال پرسش این است که در تاریخ تفکر بشری و روش تفکر خطی و شاید در غیبت تفکر جانبی، ایده‌های نو چگونه پدید آمده‌اند؟ شاید پاسخ این است که در واقع فرآیند تفکر خطی وقتی به صورت یک قاعده درآید، حتماً در آن میان استثناهایی هم خواهد بود و آن اختراعات و کشف‌ها که از مخترعان و نوآوران اندیشه‌ی بشری سراغ داریم، نتیجه استثناء از تبعیت کامل یا ناقص روش خطی است.

مثلاً ممکن نیست ادیسون [7] بتواند بدون خروج از روال تفکر خطی، این همه تازه نگاه کند و تازه بیافریند. مگر اینکه هنجار نگاه خود را به هم بریزد و به نوع تازه‌ای به امور بنگرد. حال اگر تفکر جانبی، نه به عنوان یک روش کمیاب و یک استثناء، بلکه به عنوان یک قاعده و روش متداول درآید؛ احتمالاً توان بشر در تولید دانش و نو آوردن روش‌های زندگی و همگامی با مقتضیات زمان، چند برابر خواهد شد و این یک امر اساسی است که نخبگان جامعه‌ی ما در «تولید علم انسانی اسلامی» در عرصه‌های گوناگون به آن نیاز دارند. [8]

دوبونو می‌گوید: «در روش تفکر جانبی، هر مسأله با رویکردی خلاقانه و غیر مستقیم حل می‌شود. (غیر الگوریتمی) شیوه‌ای که در این روش به کار بسته می‌شود، در نگاه اول چندان بدیهی به نظر نمی‌آید. تفکر جانبی، در واقع، ایجاد آشفته‌گی عمدی و هدفمند است. در این روش، فرد برای پرهیز

از رجوع خودکار مغز به تصورات از پیش موجود و کلیشه‌ای که راه را بر ایده‌های نو می‌بندد، به شکلی هدفمند در مسأله اختلال ایجاد می‌کند. به این معنا که داورى‌هایش را موقتاً کنار می‌گذارد، پیش‌فرض‌ها را به چالش می‌کشد، به انگیزش‌های آنی و تصادفی میدان می‌دهد تا با شکستن ساختار موجود، امکان از نو ساختن آن را فراهم کند[9]

تفکر جانبی «روشی است برای حلّ مسأله، از یک زاویه یا زوایای نامتعارف و غیر شایع» او برای شرح تفکر سنتی یا خطی، بازی شطرنج را مثال می‌زند: «اگر شما قواعد شطرنج را یاد بگیرید آنوقت منطق، استدلال و تفکر سنتی برای خوب بازی کردن کفایت می‌کند.» اما فرضیه تفکر جانبی بر این اساس شکل گرفته که در زندگی واقعی، همه چیز بر اساس تفکر خطی پیش نمی‌رود. گاهی برای بدست آوردن نتیجه‌ی بهتر، ناچاریم از تفکر خطی (یا عمودی) فراتر برویم و به هر مسأله از زاویه‌ای تازه بنگریم.[10]

مثلاً اگر در شیوه‌ی تفکر خطی سوال شود: چطور ممکن است پنج بزرگسال زیر یک چتر قرار بگیرند و هیچکدام خیس نشوند؟ (مثال معروف تفکر جانبی) اولین مطلبی که به ذهن می‌رسد این است که افراد یا کاملاً جمع و جور ایستاده‌اند یا چتر بزرگ بوده است. اما تفکر جانبی می‌گوید: ممکن است اصلاً باران نمی‌باریده است! مثال دیگر: پدر و پسری سوار بر ماشین خودشان تصادف می‌کنند. پدر، جان خود را از دست می‌دهد و پسر را برای جراحی به بیمارستان می‌رسانند. اما جراح می‌گوید: او را عمل نمی‌کند، چون نمی‌تواند پسر خود را عمل کند! چطور چنین چیزی ممکن است؟! عبارت «پسر و پدر» به این معنا نیست که حتماً آن دو با هم نسبتی داشته باشند! (اما سامانه عصب ادراکی ما این الگو را یاد گرفته است) توجه به این نکته شاید ابتدا چندان ارزشمند به نظر نیاید. اما نکته مهم این است که ایجاد آشفته‌گی هدفمند در بررسی مسأله، توان ذهنی را چند برابر کرده و به عنوان شبه الگو فروض بیشتری را در برابر ذهن گذاشته است.

مثال ساده دیگر: اگر از ما بپرسند 2×2 چند می‌شود؟ به سرعت می‌گوییم: معلوم است می‌شود 4! این پاسخ درست است. اما جوابی کلیشه‌ای است. پاسخ این است که 2×2 ، برابر با همه محاسبات ساده یا پیچیده‌ای هم هست که حاصل آن برابر با ارزش کمی 4 باشد! مانند پنج منهای یک! یا هزار و سیصد نود و پنج منهای هزار و سیصد و نود و نه! این در موقعیتی که برای ما صورت یک عدد به اندازه کمیت آن، مهم باشد، معنادار است.

البته دوبونو معتقد است که همواره لازم نیست تفکر جانبی را جایگزین تفکر خطی کنیم:

«گاهی برای برخی مسایل، همان سیستم خطی یا عمودی بهتر و زودتر به جواب می‌رسد، در مواردی، برای حل برخی مسایل باید برویم سراغ تفکر جانبی و گاهی هم برای رسیدن هدف، به تلفیق این دو سیستم احتیاج داریم.»

یکی از ساده‌ترین و رایج‌ترین تکنیک‌های تفکر جانبی، بازخوانی صورت مسأله است. به جای این که سعی کنیم به یک سوال ثابت جواب بدهیم، می‌توانیم صورت سوال را بازخوانی یا حتی اصلاح کنیم. مثلاً اگر سوال مورد نظرمان این است که چگونه می‌شود از موقعیت «الف» به موقعیت

«ب» رسید، می‌توانیم از خودمان سوال کنیم: آیا می‌شود در موقعیت «الف» تغییراتی به وجود آورد که به موقعیت «ب» شبیه‌تر شود؟ مثلاً مادر بزرگ در خانه نشسته و مشغول بافتن چیزی است. نوهی خردسالش که یک‌سره با کلاف کاموا بازی می‌کند، مزاحم اوست. پدر تصمیم می‌گیرد مشکل را حل کند، به همسرش می‌گوید: «من بچه را می‌برم پارک و با او بازی می‌کنم تا مادر بزرگ به کارش برسد.» اما پیشنهاد همسرش چیز دیگری است: «بهتر نیست مادر بزرگ را به پارک ببری که هم هوای سرش عوض شود، هم یک گوشه با خیال راحت بنشیند و کاموایش را ببافد؟» این، تغییر در وضعیت «الف» است. اگر چه پیشنهاد حرکت به وضعیت «ب» نیز محصول تفکر جانبی است.[11] چنین سوال‌هایی حتی اگر به جواب نرسند، باعث می‌شوند ذهنیت ما نسبت به صورت سوال بازتر وسیع‌تر شود. (منبع: تارنمای شخصی دوبونو)

اگر ملاصدراى شیرازى، بزرگ فیلسوف متأله، مثل همه فلاسفه‌ی دیگر به خود جرأت نمی‌داد که به گونه‌ای دیگر بیان‌دیشد و فرض کند و بپرسد که آیا حرکت در جوهر هم ممکن است یا نه، آیا می‌توانست نظریه حرکت جوهری را مطرح کند؟

در واقع در تفکر جانبی، ما فروضی را در نظر می‌آوریم که ظرفیت‌های موجود در خود مسأله در اختیار ما می‌گذارد. ما سعی می‌کنیم تا می‌توانیم آنها را در نظر آوریم، اما در نهایت، فروض معقول و درست را پیشنهاد کنیم. در تفکر عمودی ما این کار را نمی‌کنیم. بلکه بر اساس قالب فکری، با ظرفیت‌های آشنا و تعریف شده‌ای که یک مفهوم یا سازه در اختیار ما می‌گذارد، با یک روش برخورد کنیم.

ما در برخی موارد به ناچار و به طور ناخودآگاه، به تفکر جانبی مبادرت می‌ورزیم. به عنوان مثال یک کارآگاه که در پی یافتن مجرم است؛ ناچار است عملیات کشف را با روش تفکر جانبی انجام دهد. مثلاً اگر ظاهراً قتلی در کار باشد، ممکن است همان کسی که خبر جنایت را داده، هم او قاتل باشد! ممکن است فرد معرفی شده به عنوان مقتول، اصلاً کشته نشده و جسد، حاکی از هویت او نباشد. یا اصلاً قاتل، مأمور کشف هویت جسد باشد! شاید ما هم که با تفکر جانبی شاهد کارهای کارآگاهیم، بفهمیم خود او قاتل بوده است و با تاثیر زیادی که بر روی مسؤول کشف هویت جسد داشته او را متقاعد کرده که چیزی بروز ندهد (البته این فرض برای ما که ناظریم درست است) تفکر خطی نمی‌تواند این ظرفیت‌ها را در اختیار کارآگاه بگذارد. کارآگاه ناچار است موارد احتمالی را به روش تفکر جانبی و نه خطی، دنبال و بررسی کند. از آن طرف هم قاتل حرفه‌ای رد پای که بطور منطقی قابل کشف باشد را اصلاً، لو رفتن می‌داند.

از این شیوه می‌توان در حوزه‌ی تحلیل یک متن تاریخی نیز بهره جست. یک مورخ می‌تواند با کنار هم گذاشتن بسیاری گزارش‌های متون تاریخی که توسط مورخین بدست آمده است، فروض زیادی را در نظر آورد و بعد از بارش فکری، فروض بعید را دور بریزد و به کشفیات بیشتری دست یازد. همین‌طور یک فیلسوف، یک مفسر متن، یک مخترع، یک طراح سازه و... که با در نظر گرفتن هدف اندیشیدن (کشف یا تأسیس و خلق) به موارد بهتر و فراتری دست پیدا کند.

به عنوان نمونه، فرض کنید اگر نخبگان یک جامعه که در پی پیشرفت علمی، صنعتی، اقتصادی و... هستند، همه به شیوه‌ی خطی و عمودی فکر کنند، مسیرهای فکری، در خطوط تکراری و

موجود پیش می‌روند. و به لحاظ اندیشه یا دچار رکود و کندی می‌شوند یا به ناچار از هنجارهای موجود جهانی تقلید می‌کنند و فرهنگ و هویت خود را به خطر می‌اندازند. اما اگر شیوه‌ی تفکر جانبی رایج شود، می‌تواند با روش انتقادی‌ای که در جوهر خود دارد، بسیاری از روش‌های قالبی و الگوهای بیگانه و غیر بومی را بشکند و هندسه‌ی تازه‌ای بیافریند که هم کم ضررتر باشد و هم با فرهنگ جامعه سازگارتر افتد.[12]

نمونه‌هایی از تفکر جانبی در اندیشه‌ی اسلامی

اگر ملاصدراى شیرازی، بزرگ فیلسوف متأله، مثل همه فلاسفه‌ی دیگر به خود جرأت نمی‌داد که -به گونه‌ای دیگر بیانیشد و فرض کند و بپرسد که آیا حرکت در جوهر هم ممکن است یا نه، آیا می‌توانست نظریه حرکت جوهری را مطرح کند؟ تفکر خطی مسلماً نتیجه می‌دهد که حرکت فقط و فقط در اعراض رخ می‌دهد و جوهر را با حرکت نسبتی نیست. کسی می‌تواند در این باره بیانیشد و در باب آن مذاقه کند که واجد تفکر جانبی باشد.

باز از نمونه‌های تفکر جانبی، می‌توان از نوآوری مبتکرانه‌ی امام خمینی (ره) یاد کرد. ایشان میان دو ساختار سیاسی دو شقی «دموکراسی و پادشاهی» که براساس تفکر خطی همواره حاصل آن می‌شد: «یا این یا آن» با پیشنهاد «جمهوری اسلامی و سازوکار ولایت فقیه که اصلی مسلم است» فرمودند: نه این و نه! شق سوّمی را مطرح فرمودند که مزایای هر دو را دارد و معایب آن دو را ندارد. این رهیافت محصول تفکر جانبی است. دوبونو در این باره می‌گوید:

همواره از میان دو روش «یا این یا آن» به روش «دو و نیم» هم فکر کن! (تارنمای شخصی دوبونو)

همچنین تفکر جانبی می‌تواند راهکارهای فراوانی را برای حفظ یک «ارزش اسلامی یا ملی» پیشنهاد کند (تفکر جانبی مستلزم این نیست که ارزش‌ها را انکار کنیم یا آن‌ها را به هم بریزیم) با کمی تامل درمی‌یابیم که تفکر جانبی برای همگام کردن مقتضیات زمان با دینداری (که مبتنی بر حفظ ثوابت در کنار متغیرهای زمان است) یک نیاز فوری و اساسی است.

نکته مهم دیگر در تفکر جانبی این است که ما را برای کشف و طرح «سوال خوب» کمک می‌کند. سوال خوب نیمی از پاسخ است[13] سوال خوب وقتی رخ می‌دهد که ما پی‌درپی آشفتگی‌های هدفمندی را در ذهن‌مان ایجاد کنیم و الگوها را به نفع ارزش‌ها بشکنیم.

مثلاً الگوی متداول و کلان در معماری و شهرسازی جهانی، تا حدی الگوی شناخته شده و مقبولى است. اما ضرورتاً با فرهنگ و سبک زندگی اسلامی ما موافق نمی‌افتد. حال این سوال که آیا اساساً الگوی شهرسازی می‌تواند اسلامی باشد؟ و آیا معماری می‌تواند از الگوهای اسلامی تبعیت کند؟ (به نظر نگارنده هم علم انسانی اسلامی معنادار و قابل تحقق است و هم علم -هنرهای چون معماری و شهرسازی و... می‌توانند الگوی اسلامی پویایی داشته باشند) همین سؤال در تفکر جانبی شکل می‌گیرد. پاسخ به آن هم با این روش آسان تر است.

آیا ضرورتاً علوم انسانی (که اینک در غرب یا شرق) تولید شده، فقط همین ساختار و همین مسایل و همین منابع و همین روش پژوهشی را باید داشته باشد؟ یا می‌توان بر اساس منابع وحیانی و روش‌های ترکیبی (تجربه، نقل، عقل و کشف) به نتایج تازه‌ای رسید؟

نمونه‌ی دیگر این که، آیا ضرورتاً علوم انسانی (که اینک در غرب یا شرق) تولید شده، فقط همین ساختار و همین مسایل و همین منابع و همین روش پژوهشی را باید داشته باشد؟ یا می‌توان بر اساس منابع وحیانی و روش‌های ترکیبی (تجربه، نقل، عقل و کشف) به نتایج تازه‌ای رسید؟ و این علوم را با بنیان معرفت‌شناختی، خدا‌شناختی و انسان‌شناختی اسلام تولید کرد؟ این آفرینندگی هم با تفکر جانبی سهل و شدنی است.

آیا الگوی ترس و عقب‌نشینی در برابر قدرت‌ها، که اکثر کشورها در برابر قدرت‌های سیاسی، اقتصادی، رسانه‌ای و فرهنگی در پیش گرفته‌اند، تنها الگو است؟ آیا می‌توان قدرت‌های زورمدار را سر جایشان نشاند و گفت آنها هیچ غلطی نمی‌توانند بکنند؟ در تفکر خطی، نه! چون در الگوی قالبی روابط سیاسی، اقتصادی و فرهنگی، نقش دادن به ایمان و توکل به خداوند متعال، یک هنجار نیست. الگو، مبنی بر حذف این‌هاست. اما در تفکر جانبی بله. چون عنصر ایمان به خدا و توکل به او را ما در پرتو آموزه‌های اسلام و تبعیت از ولی فقیه، در الگو وارد کردیم.

شکستن این تقلید، محصول تفکر جانبی است. پس مثال‌های چتر و مادر بزرگ و دو ضرب در دو، مثال‌های ساده‌ای هستند که سنخ و ساز و کار تفکر را عیان می‌کنند و ما را به مسایل پیچیده‌تر رهنمون می‌شوند.

نمونه‌ی جالب دیگری که در مورد تفکر جانبی می‌توان سراغ گرفت، روشی است که فقهای شیعه در طول تاریخ برای استنباط احکام الهی بکار بسته‌اند و آن روش بررسی همه‌ی جوانب یک مسأله و بکارگیری همه‌ی داده‌های علمی است.^[14] یعنی فقیه نهایت سعی خود را برای کشیدن چله کمان گردآوری و فرآوری ایده بکند و همه فروض مسأله را مد نظر آورد و از همه جهت، منابع و ادله را بررسی نماید. فقیه در بررسی ادله، بی ملاحظه است و مجال گسترده‌ای برای شکستن هنجار و الگو قائل است (شکستن الگو به معنای عدول از اصول عقلی و نصوص دینی نیست) این هم از مصادیق زیبای تفکر جانبی است.

با توجه به فرآیند بسیار فاختری که در فقه شیعی وجود دارد، می‌توان گفت مسأله تفکر جانبی که توسط دویونو مطرح شده است، صرفاً یک تحریر و سامان‌دهی تازه است و نه یک فحوای نو پدید که پیشنهاد این روش را می‌دهد.

پی‌نوشت‌ها:

1. علت نیاز به تولید این است که پیش از انقلاب ما صاحب تمدن و فرهنگ اسلامی روزآمد و مطابق به مقتضیات زمان نبودیم. اینک باید آغشتگی و تاخیر خود را با تولید و پالایش جبران کنیم.

[4] – ادوارد دوبونو (Edward de Bono) در سال 1933 در مالت به دنیا آمد. او در زمان جنگ جهانی دوم در دانشگاه مالت در رشته پزشکی تحصیل کرد. سپس با کمک هزینه تحصیلی رودس، به دانشگاه آکسفورد رفت و با دریافت مدرک افتخاری در رشته‌های روانشناسی و علوم طبیعی و با مدرک دکترای فلسفه از آن دانشگاه فارغ‌التحصیل شد. او همچنین دارای مدرک پی‌اچ‌دی از دانشگاه کمبریج و کارشناسی ارشد از دانشگاه مالت است. (منبع دانشنامه ویکی پدیا)

[5] – تارنمای شخصی دوبونو.

– [6] توماس آلوآ ادیسون (11 فوریه 1847 – 18 اکتبر 1931) مخترع و بازرگان آمریکایی بود. او وسایل متعددی را طراحی یا کامل کرد. مهم‌ترین و معروف‌ترین آن لامپ رشته‌ای است. دهنی ذغالی تلفن، ماشین تکثیر، میکروفن، گرامافون، دیکتافون، کینتوسکوپ (نوعی دستگاه نمایش فیلم)، دینام موتور و لاستیک مصنوعی از جمله مواد و وسایلی هستند که بدست ادیسون و همکارانش ابداع یا اصلاح شد.

[7] – مثلاً در بیان رهبر فرزانه انقلاب: بدانید که بدون تحقیق، بدون نوآوری، بدون ژرفیابی در هیچ مقوله‌ای انسان نمی‌تواند به هدف‌های والا دست پیدا کند. اگر ژرف یابی و پژوهش نباشد؛ نتیجه اش یک جا ایستادن، در جا زدن و با دنیای پیرامون خود به تدریج بیگانه تر شدن است.

[8] – دانشنامه ویکی پدیا

[9]./www.edwdebono.com

[10] – این نمونه‌ها، ابتکار نویسنده نیست.

[11] – مقام معظم رهبری مد ظله، حتی به جای واژه توسعه، واژه پیشرفت را پیشنهاد فرمودند. یعنی باید بهینه سازی موافق ارزش‌های دینی را در جامعه خلق کرد. اگر چه در این فرآیند اقتباس هم به ناچار رخ می‌دهد. اما تقلید، به مثابه یک راهبرد، ممنوع و زیانبار است.

– [12] صدرالدین محمد بن ابراهیم قوام شیرازی معروف به مُلاصدرا و صدرالمُتألهین متأله و فیلسوف شیعه ایرانی سده‌ی یازدهم هجری قمری و بنیان‌گذار حکمت متعالیه است. کارهای او را می‌توان نمایش دهنده نوعی تلفیق از هزار سال تفکر و اندیشه‌ی اسلامی پیش از زمان او به حساب آورد.

[13]. حسن السؤال نصف العلم. کلام نورانی امام حسن مجتبی علیه السلام/ بحارالانوار، ج 1 ص 129.

[14] به این روش در اصطلاح «استفراغ الوسع» گویند. در لغت یعنی تمام توان را بکار زدن.

انتهای متن/